

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

امکان بازگشت تفسیر مرحوم نائینی (رحمه الله) به تفسیر مرحوم عراقی (رحمه الله)

در گذشته اشکالاتی بر مرحوم نائینی ذکر نموده و از آن پاسخ دادیم. نکته‌ای وجود دارد و آن این‌که گفتیم مراد مرحوم نائینی (رحمه الله) از شرط، شرط ضمنی است اما اگر مراد ایشان از شرط، شرط ارتکازی باشد؛ مثلاً زمانی‌که شخصی جنسی از بازار خریداری می‌نماید هیچ‌گاه شرط نمی‌کند که این جنس باید سالم باشد اما بین مشتری و فروشنده این شرط وجود دارد که جنس مورد معامله باید سالم باشد و اگر چنین نباشد معامله صورت نمی‌گیرد. یا مثلاً زمانی‌که شخصی قصد خرید خانه دارد، این شرط را به صورت ارتکازی در ذهن دارد که خانه باید سالم باشد.

طبق این بیان اگر اگر واضع شرط کرده باشد که کلمه «إبتدا» را ارتکازاً در موردی به کار ببریم که استقلالی و کلمه «من» را در موردی به کار ببریم که آلی باشد، روح این شرط ارتکازی به کلام مرحوم عراقی (رحمه الله) باز می‌گردد.

اما در مورد اشکالاتی که گفتند این شرط در کتب لغت ذکر نشده است یا این‌که «المؤمنون عند شروطهم» شامل این شرط نیست می‌گوئیم این شرط ارتکازی است و این اثر وضعی را دارد که واضع می‌گوید اگر می‌خوای استعمال صحیح باشد باید در موردی که نیاز به استقلالی بودن داری لفظ «إبتدا» و در موردی که نیاز به آلی بودن داری لفظ «من» را به کار ببری.

ادامه بررسی کلام مرحوم آخوند (رحمه الله) طبق تفسیر مرحوم عراقی (رحمه الله)

اشکال دوم: مرحوم آقای خوئی (رحمه الله) در اشکال می‌فرماید: اگر حرف و اسم در موضوع له و مستعمل فیه یکسان باشند، به این معنا است که بتوانیم هر کدام را به جای دیگری استعمال نمائیم در حالی‌که این کار غلط بسیار فاحش و بزرگی است.

در توضیح مطلب می‌فرماید علت استعمال لفظ در غیر ما وضع له یا استعمال مجازی، این است که علاقات مصححه‌ای در علم معانی بیان برای استعمال وجود دارد. پس اگر به صرف وجود علاقه، لفظ بتواند در غیر ما وضع له بتواند استعمال شود، به طریق اولی باید در ما وضع له هم استعمال شود.

در نتیجه اگر بگوئیم موضوع له حرف همان موضوع له اسم و موضوع له اسم هم همان موضوع له حرف است، باید هر کدام بتواند به جای دیگری استعمال شود. در حالی‌که این استعمال بسیار نادرست و غلط است.^[1]

در جواب از این اشکال می‌توان گفت: مرحوم آخوند (رحمه الله) برخلاف ادبا و اهل بلاغت که می‌گویند در باب مجاز مجرد

وجود علقه بین معنای حقیقی و مجازی کافی است، مسئله علاقه را قبول ندارد و می‌گوید ملاک صحت استعمال مجازی پذیرش و موافقت آن با ذوق سلیم است؛ در نتیجه ایشان می‌تواند بگوید هر چند به جهت عدم سازگاری با ذوق سلیم امکان ندارد حرف به جای اسم و بالعکس استعمال شود، اما منافاتی وجود ندارد که موضوع له آن‌ها یکی باشد.

اشکال سوم: مرحوم آقای خوئی (رحمه‌الله) در اشکالی دیگر می‌فرماید: اگر فرق بین اسم و حرف با توجه به تفسیر مرحوم عراقی (رحمه‌الله) از کلام مرحوم آخوند (رحمه‌الله) به سبب لحاظ باشد، لازم می‌آید گاهی اوقات اسم تبدیل به حرف و حرف تبدیل به اسم شود.

تفاوت این اشکال با اشکال قبل در این مطلب است که در اشکال قبل بیان شد که اگر موضوع له حرف و اسم یکی باشد لازم است هر کدام در جای دیگری استعمال شود.

اما در این اشکال می‌فرماید لازمه‌ی کلام شما این است که اسم تبدیل به حرف و حرف تبدیل به اسم شود؛ به این بیان که اگر محور لحاظ باشد و در حرف استقلالی بودن را لحاظ نمودیم، باید تبدیل به حرف شود و اگر در اسم آلی بودن را لحاظ نمودیم باید تبدیل به حرف شود، در حالی که این مطلب واضح الفساد است.

در توضیح فساد می‌فرماید: در آیه شریفه «حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ»^[2] و در کلمه «يَتَبَيَّنَ» مشهور می‌گویند: این کلمه موضوعیت ندارد بلکه طریقت دارد؛ یعنی از راه‌های دیگر نیز می‌توان فجر را به دست آورد.^[3]

اما در مورد این آیه برای ثبوت فجر صادق اگر هوا به گونه‌ای روشن شود که فرق بین خیط ابیض و خیط اسود واضح باشد، می‌توانیم بگوئیم فجر طلوع کرده است.

شاهد مرحوم محقق خوئی (رحمه‌الله) این است که طبق بیان شما، در مورد این که مشهور می‌گویند کلمه «يَتَبَيَّنَ» عنوان طریقی دارد، باید بگوئیم این مفهوم که اسم می‌باشد، عنوان معنای حرفی پیدا کرده است، در حالی که احدی چنین حرفی نمی‌زند.^[4]

در جواب از این اشکال می‌توان گفت: اولاً واضح نمی‌گوید در هر موردی که لحاظ آلی وجود داشت، تنها باید حرف را به کار ببرید، یا در هر موردی که لحاظ آلی وجود داشت این لفظ حرف است، یا در مورد هر لفظ امکان لحاظ آلی وجود دارد.

واضح در مورد لفظ «إبتدا» و «مِن» می‌گوید: در موردی که به معنای استقلالی نیاز داری از لفظ «إبتدا» و در موردی که به معنای آلی نیاز داری لفظ «مِن» را به کار ببر؛ ولی به این معنا نیست که در مورد هر لفظی می‌توان لحاظ استقلالی یا آلی نمود.

بله اگر لحاظ آلی و استقلالی مطلق العنان بود و می‌گفتند در هر لفظی می‌توان لحاظ آلی یا استقلالی را به کار برد، این اشکال وارد بود که اگر در اسم لحاظ آلی شود، تبدیل به حرف و اگر در حرف لحاظ استقلالی شود تبدیل به اسم می‌شود؛ اما اختیار این مطلب با واضع یا استعمال کننده نیست و بستگی به نیازی است که وجود دارد.

ثانیاً مرحوم خوئی (رحمه‌الله) بین لحاظ آلی و مسئله طریقت خلط کرده‌اند؛ یعنی هر لفظی که عنوان طریق داشته باشد، عنوان لحاظ آلی پیدا نمی‌کند و آلی در باب مفاهیم غیر از طریقی بودن در فقه است.

آلی بودن در مانحن فیه به این معنا است که مفهومی مانند «مِن» تنها در صورتی تصور می‌شود که در میان دو کلمه قرار بگیرد. اما طریقی بودن به این معنا است که این مفهوم هر چند استقلال دارد اما مطلوب بالذات نیست بلکه مطلوب بالعرض است.

بله این امکان وجود دارد که در لغت «آله و طریق» را به صورت عطف تفسیری ذکر نمایند، اما آلیت در باب مفاهیم با طریقت تفاوت دارد؛ در نتیجه شاهی که مرحوم آقای خوئی (رحمه‌الله) ذکر نمودند نیز قابل قبول نیست.

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] «هذا، ولكن يرد على النقطة الاولى: أن لازمها صحة استعمال كل من الاسم والحرف في موضع الآخر مع أنه من أفحش الأغلاط، والوجه في ذلك: هو أن استعمال اللفظ في معنى غير المعنى الموضوع له إذا جاز من جهة العلاقة الخارجية والمناسبة الأجنبية مع فرض انتفاء العلاقة الوضعية بينه وبين ذلك المعنى، كان مقتضاه الحكم بالصحة بطريق أولى إذا كانت العلاقة ذاتية وداخلية، ضرورة أنه كيف يمكن الحكم بصحة الاستعمال إذا كانت المناسبة خارجية والعناية أجنبية، وبعدم صحته إذا كانت داخلية وذاتية. وإن شئت فقل: إنَّ القدر الجامع بين هذا الاستعمال - أي استعمال الحرف في موضع الاسم وبالعكس - وبين استعمال اللفظ في المعنى المجازي، هو انتفاء العلاقة الوضعية في كليهما معاً، ولكن لذلك الاستعمال مزية بها يمتاز ويتفوق على ذلك الاستعمال، وهي أن الاستعمال هنا استعمال في المعنى الموضوع له، لفرض اشتراكهما في طبيعي معنى واحد ذاتاً، وهذا بخلاف ذلك الاستعمال فإنه استعمال في غير المعنى الموضوع له بعناية من العنايات الخارجية، فإذا صحَّ ذلك فكيف لا يصحَّ هذا، مع أنه من الغلط الواضح، بل لو تكلم به شخص لرمي بالسفه والجنون. وعلى ضوء بياننا هذا يتضح لك جلياً أن المعنى الحرفي والاسمي ليسا بمتحدین ذاتاً ولا اشتراك لهما في طبيعي معنى واحد، بل هما متباينان بالذات والحقيقة، فإنَّ هذا هو الموافق للوجدان الصحيح، ولأجله لا يصحَّ استعمال أحدهما في موضع الآخر.» محاضرات فی أصول الفقه (طبع مؤسسة احیاء آثار السيد الخوئی)، ج 1، ص: 62 و 63.

[2] بقره، 187.

[3] مرحوم امام و حاج آقا رضا همدانی (رحمة الله علیهما می‌گویند کلمه «يَتَبَيَّنُ» موضوعیت دارد؛ لذا ایشان در شب‌های است که مقداری مهتابی است می‌گویند: فجر 20 دقیقه بعد از زمان‌های قبل محقق می‌شود. در مورد بحث «لیالی مغمره» به کتاب «ثلاث رسائل» از مرحوم والد ما (رحمه‌الله) مراجعه نمائید که ایشان فرمایش مرحوم امام (رحمه‌الله) را قبول ندارند و نظر مشهور را پذیرفته‌اند.

[4] «ویرد علی النقطة الثانية: أن لازمها صيرورة جملة من الأسماء حروفاً، لمكان ملاك الحرفية فيها وهو لحاظها آله و مرآة، كالتبيين المأخوذ غاية لجواز الأكل والشرب في قوله تعالى: «وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ...» الآية فإنه قد اخذ مرآة وطريقاً إلى طلوع الفجر، من دون أن يكون له دخل في حرمة الأكل والشرب وعدمها، فبذلك يعلم أن كون الكلمة من الحروف لا يدور على لحاظه آلياً. وبتعبير آخر: إذا كان الملاك في كون المعنى حرفياً تارة واسمياً أخرى هو اللحاظ الآلي والاستقلالي وكان المعنى بحد ذاته لا مستقلاً ولا غير مستقل، كل ما كان النظر إليه آلياً فهو معنى حرفي فيلزم محذور صيرورة جملة من الأسماء حروفاً، هذا أولاً.» محاضرات فی أصول الفقه (طبع مؤسسة احیاء آثار السيد الخوئی)، ج 1، ص: 63 و 64.